

نیم‌نگاه

ابهام در آینده سیاسی بر لوسکونی

احتمال برگزاری انتخابات جدید در ایتالیا غیرمحتمل نیست، البته نمی‌توان نقش سیلیوی برلوسکونی را برای ممانعت از ایجاد ائتلافی جدید توسط دشمن جدیدش نادیده گرفت. پایگاه اینترنتی زوددویچه‌آلمان در تحلیلی تحت عنوان «ابهام سیاسی در ایتالیا» آورده است: «در صورتی که بحران سیاسی در ایتالیا به همین نحو ادامه یابد، جنورجیو ناپولیتانو رئیس‌جمهور این کشور مجبور خواهد شد با انحلال پارلمان، برگراری انتخابات زودهنگام در ماه‌های آتی را اعلام کند. این در حالی است که برلوسکونی در مقابل روزنامه «لااستامپا» این کشور اظهار داشت هیچ بحران دولتی در ایتالیا وجود ندارد و از این رو نه ایجاد دولت موقت و نه انتخابات جدید در این کشور عملی نخواهد شد. برلوسکونی در حالی خواستار کناره‌گیری جیان فرانکو فینی شریک خود در دولت ائتلافی از حزب و همین طور سمت پارلمانی‌اش شده بود که وی اکنون امیدوار است دشمن جدید وی و همین طور حزبی که قرار است از سوی وی تشکیل شود یعنی حزب «آینده و آزادی برای ایتالیا»، همچنان از دولت برلوسکونی حمایت کند و در زمینه اختلاف نظرها به توافقات مشترکی دست یابند.

اظهارات خوشبینانه برلوسکونی در حالی مطرح می‌شود که رسانه‌های این کشور ضمن غیرمهم خواندن این اظهارات حسد می‌زنند برلوسکونی به طور پنهانی خود را برای انتخابات جدید در پاییز یا حتی بهار سال آتی آماده می‌کند تا از این طریق بتواند از تشکیل یک ائتلاف قوی توسط فینی و دیگر دشمنان خود جلوگیری کند. به گونه‌ای که طبق نظر «لوکا ریگولفی»، جامعه‌شناس ایتالیایی، زمان علیه برلوسکونی سپری می‌شود. طبق اظهارات ریگولفی، برلوسکونی اکنون تلاش می‌کند فینی را به عنوان اشتکاری معرفی کند که دولت‌انتخابی مردم را از دو سال پیش به ورطه نابودی کشانده است، اکنون برای فینی این مساله محرز شده است که برلوسکونی دیر را زود تلاش خواهد کرد وی را به عنوان یک لکه ننگ از ائتلاف فراری دهد. فینی هفته گذشته تشکیل یک گروه پارلمانی جدید را این گونه توجیه کرد که برلوسکونی غیرلیبرال به وی و هوادانش در خروجی را نشان داده است. فینی علاوه بر این گفت گروه اکنون عقاید شخصی را روشن‌تر می‌توان بیان کرد، اما باید به دولت و برنامه انتخابات تا حد امکان امین و وفادار ماند. البته این مساله برای برلوسکونی خارج از ریسک نخواهد بود که شرایط کشور به سمت و سویی کشیده شود که انتخابات جدید و فوری برگزار شود، چرا که رئیس‌جمهور را به بازاری می‌کشاند که وی تنها در این صورت باید انحلال پارلمان برای برگزاری انتخابات جدید را بر عهده بگیرد و البته قبل از آن باید ابتدا شرایط برای تشکیل دولت انتقالی را فراهم آورد. البته تشکیل دولت موقت پیشنهادی است که از سوی دبیرکل حزب دموکراتیک که بزرگ‌ترین حزب مخالف است و همین طور رهبر دموکراتسمسیحی‌ها مطرح شده است، چرا که این دو معتقدند در شرایطی که ایتالیا در بحران اقتصادی به سر می‌برد کشور قادر به برگزاری انتخابات جدید نخواهد بود.»

روزنامه دی‌ولت آلمان نیز در تحلیلی با اشاره به شکاف اخیر به‌وجودآمده در دولت ایتالیا آورده است: «روابط سیلیوی برلوسکونی، نخست‌وزیر ایتالیا، چندین بار به رسوایی‌های ختم شده است که خبر آن جهان را تحت تاثیر قرار داد. طلاق ورونیکا لاریو همسر برلوسکونی



که پیشتر در روزنامه «لاریولیکا» اعلام و به درگیری و تنش منجر شد، خبری است که وی و دولتش را تحت تاثیر قرار داد. اکنون نیز این خود برلوسکونی است که با اظهارات سرخسختانه و شدیدالحنش در یک کنفرانس خبری در بین روزنامه‌نگاران و دوربین‌های تلویزیونی، جیان فرانکو فینی رئیس مجلس سفلای پارلمان و متحد سیاسی بلندپندش را مورد خطاب قرار داد و بی‌اعتمادی به وی را علناً اعلام کرد. برلوسکونی همچنان خود را برای ادامه حکومت توانا می‌بیند و از رها شدن از زیر بار مشکلاتی چون همسر قدیمی‌اش ورونیکا، ابراز خرسندی می‌کند. البته نباید از نظر دور داشت که رسوایی‌های جنسی، بحران اقتصادی و ظن به ارتشا در بین اعضای حزب دولت اخباری هستند که مردم ایتالیا طی ماه‌های اخیر به شنیدن آن عادت کرده‌اند که البته به نظر می‌رسد برلوسکونی هیچ یک از این بحران‌ها را جدی نگرفته و نمی‌گیرد، وجهه بین‌المللی برلوسکونی در حالی همچنان در حال آسیب دیدن است که وی با وجود رسوایی‌هایی که در دیگر کشورها با استغفا فوری سران همراه می‌شود، همچنان به کار خود ادامه می‌دهد. اکنون نیز رابطه برلوسکونی با فینی، ملازم سیاسی وی و وزیر امور خارجه سابق ایتالیا، به گونه‌ای دچار مشکل شده که بروز یک زلزله سیاسی را به همراه داشته است. فینی و برلوسکونی مشترکاً در اوایل سال ۲۰۰۹ به تاسیس حزب اقدام کردند اما از زمان انتخابات منطقه‌ای فینی به طرز جدی‌تری به مواجهه با برلوسکونی پرداخته است، به گونه‌ای که می‌توان گفت اظهارات اخیر برلوسکونی و حوادث پیش‌آمده در واقع پایان رسمی یک بحران ۱۶ساله است. فینی همچنان بر وجود یک دولت مشروع تاکید می‌کند و مخالف قانون محدود کردن رسانه‌هاست که طبق آن قرار است انتشار گزارش‌هایی که بر پایه استراق سمع است، ممنوع شود. اکنون متحلیان برلوسکونی همچون «موروتوباسی» تلاش می‌کنند هر چه بیشتر اطمینان دهند که بدون حضور فینی نیز می‌توان به دولت ادامه داد.»

توضیح مترجم: اندرو جی بسویج دارای مدرک

پروفسورای تاریخ و روابط بین‌الملل از دانشگاه بوستون است. او در مقاله حاضر از سیاست‌های جنگ‌طلبانه امریکا و اسرائیل به شدت انتقاد کرده و آن را به باد تمسخر می‌گیرد.

«با مشاهده سیر رویدادهای کمابیش یک دهه اخیر، دشسوار است این احساس را که چیزی بسیار بنیادین در تاریخ جهان اتفاق افتاده است نادیده بگیریم.»
همین ایده کلی که دیباچه‌ای بود بر مقاله‌ای که فرانسیس فوکویاما را شهره آفاق کرد، اکنون نیز توجهی دوباره را طلب می‌کند، اگر چه از زاویه‌ای متفاوت.

تحولاتی که در دهه ۸۰ اتفاق افتاد، مهم‌تر از همه پایان جنگ سرد، فوکویاما را به این نتیجه رسانده بود که پایان تاریخ فرارسیده است. او در سال ۱۹۸۹ نوشت: با فرسایش مطلق برابر نهادهای ساختاری موجود برای لیبرالیسم غربی، پیروزی غرب و ایده غربی بدیهی است.

امروزه دیگر غرب آنچنان پیروزمند به نظر نمی‌رسد.

رخدادهای اولین دهه قرن فعلی، تاریخ را به نقطه پایان متفاوتی رهنمون شده است. اگرچه لیبرالیسم غربی احتمالاً جذابیت چشمگیر خود را حفظ خواهد کرد، اما روش نظامی غربی به آخر خط خود رسیده است. از نظر فوکویاما، مفهوم ضمنی تاریخ، مبارزات ایدئولوژیک و ستیزه‌جویی بین دو سنگر سرمایه‌داری دموکراتیک و فاشیسم و کمونیسم بود. وقتی او مقاله معروفش را نوشت، این مبارزات علی‌الظاهر در حال رسیدن به سرانجام نهایی خود بودند.

با این حال در سیر این مبارزه از آغاز تا پایان، قدرت نظامی به همان اندازه ایدئولوژی نقشی تعیین‌کننده داشت. در خلال بخش اعظم قرن بیستم، قدرت‌های بزرگ برای ساخت ابزارآلات تهدید جدیدتر یا کارآمدتر، گوی سبقت از یکدیگر را می‌ربودند. نوآوری‌های نظامی اشکال مختلفی به خود گرفتند. رازتر از همه سلاح‌ها، رزمناوهای دردناوت، کشتی‌های جنگی هواپیمابر، راکت‌ها و موشک‌ها، گازهای سمی و بمب‌های اتم است. هرچند کشورها در تلاش برای کسب برتری، توجهی همسنگ به عوامل دیگر نیز مبذول می‌داشتند: دکترین و سازماندهی، نظام‌های تعلیمی و تدابیر تجهیز قوا، گردآوری اطلاعات و نقشه‌های جنگ.

تمام این اقدامات متعصبانه، چه از سوی فرانسه یا بریتانیا، روسیه یا آلمان، ژاپن یا امریکا، از باوری عمومی به شایان تحسین بودن پیروزی نشات می‌گرفت. به بیان خلاصه، سنت نظامی غرب را می‌توان به این گزاره فروکاهید: جنگ یک ابزار کشوداری قابل دوام، یا دست بالا اسباب خدمت به تجدد است.

توهمات پرزرق و برق

تسوری چنین بود. اما واقعیت، مخصوصاً دو جنگ جهانی قرن پیشین، داستانی کاملاً متفاوت را بیان می‌کرد. نبرد مسلحانه در عصر صنعتی، حذب‌های تازه‌ای در مرگ و ویرانگری رقم زد. جنگ‌ها (ی جهانی) به محض شروع، همه چیز را در خود بلعیدند و خسارات توأم مادی، روانی و معنوی برجا گذاشتند. رنج برده‌شده بسیار بیش از گنج به‌دست‌آمده بود. از این منظر، جنگ ۱۹۱۸–۱۹۱۴ به تمثیلی بدل شد؛ حتی برندگان در پایان بازنده شدند. وقتی نبرد سرانجام به پایان رسید، جشن پیروزی فاتحان، مجلس سوگواری بود و نتیجتاً مدت‌ها قبل از آنکه فوکویاما مقاله خود را به رشته تحریر درآورد، ایمان به توانایی جنگ در حل مسائل شروع به کم‌رنگ شدن کرده بود. و این ایمان به سال ۱۹۴۵، همراه با چند قدرت بزرگ – که زیر سایه جنگ از بزرگی فقط اسمی برایشان مانده بود– کاملاً محو شد. در میان ممالکی که تحت‌توان لیبرال دموکرات طبقه‌بندی می‌شوند، فقط دو کشور از این فرجام معاف ماندند؛ یکی ایالات متحده بود، تنها طرفی که از جنگ دوم جهانی، قوی‌تر، ثروتمندتر و دلاگرم‌تر بیرون آمد، دومی اسرائیل بود که خود بر اثر نتیجه مستقیم وحشت‌های از بند گسیخته آن دوره پرتلاطم پدید آمده بود. در دهه ۵۰ هر دو کشور به این عقیده راسخ عمومی مبتذل شدند: امنیت ملی (و به طور مستدل بقای ملی) در گرو برتری صریح نظامی است. در قاموس دیپلماتیک امریکا و اسرائیل، صلح یک اسم رمز بود. پیش‌شرط لازم صلح، پذیرش وضعیت برتری همیشگی آنان از سوی تک‌تک رقبای واقعی یا بالقوه‌شان بود. از این جنبه این دو کشور – گروچه هنوز متحندان صمیمی هم نشده بودند – از باقی کشورهای غربی فاصله گرفتند.

از سویی باور داشتن به سودمندی قدرت نظامی، کمابیش ضرورتاً وسوسه به کار انداختن این قدرت را برمی‌انگیزد. صلح از طریق قدرت به آسانی به صلح از طریق جنگ بدل می‌شود. اسرائیل در سال ۱۹۶۷ تسلیم این وسوسه شد. برای اسرائیلی‌ها، جنگ شش‌روزه نقطه عطفی بود. داود دلیر خود به جالوتی بدل شد که شکستش داد، حتی در شرایطی که ایالات متحده در ویتنام تیر فشار بود.

یک ربع قرن بعد، در سال ۱۹۹۱ و عملیات توفان

صحرا، نیروهای امریکایی ظاهرأ خود را به آنها رساندند. جنگ جرج اچ‌دبلیو یوش ضد صدام حسین دیکتاتور عراق نشان داد، سربازان امریکایی نیز مثل هم‌تایان اسرائیلی‌شان راه پیروزی سریع و ارزان را بلدند. ویتنام دیگر فراموش شده بود. اما برای اسرائیل و ایالات متحده، ظواهر امر فریبنده از آب درآمدند. جدا از پروراندن توهمات مجلل، جنگ‌های سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۹۱ نتایج ناچیزی داشتند. در هر دو مورد، پیروزی بیشتر خیالی از کار درآمد تا واقعی.

بدتر از همه، سرمستی پیروزی پروراننده اشتباهات محاسباتی بزرگ آینده شد.

بر بلندی‌های جولان، در غزه و در امتداد کرانه باختری، طرفداران اسرائیل – بی‌توجه به اعتراضات واشنگتن – در حال طرح‌ریزی ادعای کنترل دائم مناطق غصب‌شده توسط اسرائیل بودند. در این حال شهرک‌های اسرائیلی در مناطق اشغالی که توسط موج‌های متوالی مهاجران یهودی برپا شدند سهم ناچیزی در بهبود امنیت اسرائیل ایفا کردند. آنها عمدتاً باعث درگیر شدن اسرائیل با جمعیت به سرعت در حال رشد و خشمگین فلسطینی شدند که نه توان صلح با آنها را دارد و نه می‌تواند آنها را در خود جذب کند.

مشابهتاً، منافع کسب‌شده توسط ایالات متحده در خلیج فارس پس از سال ۱۹۹۱ نیز بی‌دوام بودند. صدام حسین بر مسند خود باقی ماند و در نگاه دولت‌های بعدی امریکا به خطری قریب‌الوقوع برای ثبات منطقه بدل شد. این برداشت مسبب (یا دستاویز) تغییر جهت افراط‌گرایانه‌ای در استراتژی واشنگتن شد. واشنگتن دیگر به جلوگیری از کنترل یک قدرت رقیب خارجی بر منابع غنی نفتی خلیج فارس راضی نبود، اکنون به دنبال تسلط یافتن بر کل خاورمیانه بزرگ بود. استیلا در منطقه به هدف آنها تبدیل شد. با این همه ایالات متحده نیز در تحمیل خواسته‌هایش موفقیتی بیشتر از اسرائیل کسب نکرد.

طی دهه ۹۰، پنتاگون خواهی نخواهی با در مسیری گذاشت که به روش منحصری در سیاست استعماری بدل شد. با این وجود از پایگاه‌های نظامی پراکنده امریکایی و نیروهای عملیاتی آنها در خاورمیانه به همان میزان استقبال به عمل آمد که از شهرک‌های اسرائیلی در مناطق اشغالی و سربازان نیروی دفاعی اسرائیل (آی‌دی‌اف) مسوول حفاظت آنها، در هر دو مورد، حضور (نظامی)، محرک (یا دستاویز) مقاومت شد. مانند فلسطینی‌ها که کینه صهیونیست‌ها را به دل گرفتند، اسلام‌گرایان افراطی نیز امریکایی‌هایی را که از نظر آنها استعمارگرانی ملحد بودند هدف خود قرار دادند.

گیرافتاده

کسی تردید نداشت که اسرائیلی‌ها (در منطقه) و امریکایی‌ها (در جهان) از برتری نظامی لذت می‌برند. همان طور که اسرائیل در مناطق برون‌مرزی خود تانک‌ها، بمبافکن‌ها و

کشتی‌های جنگی خود را در جولان می‌داد، امریکایی‌ها نیز هرجا دل‌شان می‌خواست چنین می‌کردند.

خب که چه؟ شواهد مسلم ساخت که سلطه نظامی به معنای برتری قاطع سیاسی نیست. تنش‌ها به جای روشن‌تر کردن دورنمای صلح، اوضاع را وخیم‌تر ساخت. تروریست‌ها (لقبی که به هر کسی که در برابر اقتدار اسرائیل و امریکا مقاومت کند، می‌چسبایند) صرف‌نظر از اینکه چقدر خسارت و ضربه خوردند، معروب نشده و از راه خود برنگشتند و پیگیرانه در صحنه ماندند.

اسرائیل در عملیات صلح برای جلیله و دخالت نظامی‌اش در لبنان با این معضل گلاویز شد. نیروهای امریکایی یک دهه بعد در خلال عملیات بازسازی امنیت – نام مجللی که بر بی‌ورش به سومالی نهاده می‌شد – باور داشتند که لبنان ارتش کوچکی داشت،

جهان

آیا تاریخ نظامی به پایان رسیده است

اندرو جی بسویج

ترجمه: محمد فتحی



سومالی اصلاً هیچ، اما به جای ایجاد صلح یا بازسازی امید هر دو عملیات به نالیمیدی و خجالت و شکست انجامید. و آن عملیات‌ها، پیشقراولان رخدادهای بدتری بودند.

با آغاز دهه ۱۹۸۰ روزهای خوش آی‌دی‌اف به سر آمده بود. به جای حملات برق‌آسا به اعماق عقبه سپاه دشمن، حکایت تاریخ نظامی اسرائیل به رستپال ملال‌آوری از جنگ‌های کثیف بدل شد؛ درگیری‌های خلاف عرف با شبه‌نظامیانی که نتایجی بغرنج به بار آورد. اولین انتفاضة (۱۹۸۷–۱۹۹۳)، انتفاضة دوم (۲۰۰۵–۲۰۰۰)، جنگ دوم لبنان (۲۰۰۶) و عملیات سرب فشرده (کست لید) تجاوز فضاخت‌بار (۲۰۰۹–۲۰۰۸) به غزه همگی با این الگو مطابقت داشتند.

در این بین، تقاضل بین ترخ زاد و ولد فلسطینی‌ها و یهودیان اسرائیل به عنوان مشکل تازه‌ای سر برآورد که بنیامین تلنایه‌هو آن را بمب آماری نامید. این حقیقت موضوع تازه‌ای بود که نیروهای نظامی تا هنگامی که متعهد به سیاست وحشتناک نسل‌کشی نشوند، توان اصلاح آن را ندارند. حتی با وجود تلاش‌های مستمر و بی‌ثمر آی‌دی‌اف برای سرکوب کردن حماس، روال آماری به این موضوع اشاره دارد که یک نسل در یک نسل سکنه اسرائیل و مناطق اشغالی، عرب خواهند بود.

طی تقریباً یک دهه پس از اسرائیل، ارتش ایالات متحده تجربیات آی‌دی‌اف را تکرار کرد. لحظات پرشکوه، زودگذر از کار درآمدند. پس از ۱۱ سپتامبر تلاش‌های واشنگتن برای آزادسازی خاورمیانه شتاب بیشتری به خود گرفت. جنگ سراسری جرج جرج دوم افغانستان و عراق بر ضد تروریسم آغازی درخور داشت. نیروهای امریکایی با چنان روح و سرعتی عمل کردند که روزگاری علامت مشخصه اسرائیلی‌ها بود. در سایه شوک و هراس کابل سقوط کرد و کمتر از یک سال و نیم بعد نفت به عراق رسید. همان طور که یک ژنرال ارتش بلندپایه در سال ۲۰۰۴ به کنگره توضیح داد، پنتاگون فکر همه چیز جنگ را کرده بود: «ما اکنون به برتری تصمیم‌گیری رسیدیم که سامانه‌های شبکه‌ای امکان‌پذیر ساخته‌اند. حسگرهای جدید و امکانات فرمان و کنترل که آگاهی از موقعیت بی‌ظنیر و تقریباً آنی، دسترسی به اطلاعات بیشتر و توانایی تحویل‌دهی مهمات دقیق را در سراسر میدان جنگ فراهم می‌کنند.

همه اینها با هم، برتری اطلاعاتی، سرعت عمل و دقت را نصیب ما کرده و به برتری تصمیم‌گیری منجر خواهد شد.»

لغت کلیدی در این چرندیات تکنیکی بود که خود به خود بار آمده: «برتری تصمیم‌گیری». در آن زمان روسای نظامی، هنوز باور داشتند که راه پیروزی را بلدند. اما این ادعاهای موفقیت، به طرز شرم‌آوری زودرس بودند. نبردهایی که گفته می‌شد چند هفته‌ای سر و ته‌شان هم‌ی‌آید، سال‌ها به درازا کشیدند، هنگامی که نیروهای امریکایی مشغول درگیری با انتفاضة خاص خودشان بودند،

وقتی موقع گرفتن تصمیماتی می‌شود که در واقع به وقفه افتاده‌اند، پنتاگون (مانند آی‌دی‌اف) در حماقت می‌ماند.

بدون برنده

اگر بشود از جنگ عراق و افغانستان (و مشابه‌های اسرائیلی آنها) نتیجه‌ای کلی گرفت، این است: پیروزی، خیالی واهی است. انتظار اینکه دشمنان امروزی در برابر قدرت برتر سر تسلیم فرود آورند همان قدر منطقی خواهد بود که خرید بلیت بخت‌آزمایی برای پرداخت اجاره‌خانه؛ بهتر است حسابی خوش‌شانس باشید.

در این میان، با بحران اقتصادی، امریکا با نسخه مشابه بمب آماری اسرائیلی‌ها مواجه شد؛ بمب مالکاتی، ذات کهن به ولخرجی – چه فردی چه گروهی– دورنمای یک فرود طولانی‌مدت را ترسیم کرد؛ خبری از توسعه و کار تفریح نیست. هزینه‌های نظامی بی‌حساب و کتاب این بحران را تشدید کرد.

در سال ۲۰۰۷، خود روسای نظامی امریکا نیز بی‌خیال پیروزی شدند، اگرچه از جنگ دست نکشیدند.

اولویت‌ها ابتدا در عراق و سپس در افغانستان تغییر کرد. ژنرال‌های ارشد از انتظار پیروزی –لااقل آن جور که کسانی مانند شوارتزکیف و رابین پیروزی را معنا می‌کردند– دست کشیدند. در عوض تلاش کردند که نبالند. در واشنگتن و پایگاه‌های نظامی امریکایی، اجتناب از شکست آشکار، به معیار نوین موفقیت بدل شد.

متعاقباً، بر اساس آخرین مد اعتقادی، امروزه نیروهای امریکایی نه برای شکست دشمن که برای «محافظت از مردم» از پایگاه‌های نظامی خود بیرون می‌زنند. در این میان، فرماندهان امریکایی مشغول توافق با جنگسالاران و روسای قبایل هستند به این امید که آنها را ترغیب به زمین گذاشتن سلاح‌شان کنند.

خرد جمعی یوننی پدید آمده که همه، از فرمانده جدید جنگ افغانستان ژنرال دیوید پترائوس مشهورترین نظامی امریکایی معاصر گرفته تا باراک

اباماسا فرمانده کل قوا و برنده جایزه صلح نوبل به آن متعهد شده‌اند. برای معضلاتی که ایالات متحده در آنها گرفتار آمده راه‌حل نظامی موجود نیست. همان طور که خود پترائوس تاکید می‌کند «ما نمی‌توانیم با کشتن از این تنگنا بیرون بیاایم.» به این ترتیب، او همچنین مرتبه‌ای بر مزار باور غربی از جنگاوری طی دو قرن اخیر خواهد

سولات نرسیده

پس معنای ضمنی رسیدن به پایان تاریخ نظامی غرب چیست؟

فوکویاما در رساله مشهور خود درباره اشتباه گرفتن پایان تاریخ ایدئولوژیک به مثابه آغاز صلح و هماهنگی جهانی هشدار داد. او پیشگویی کرد مردمان و ملت‌ها همچنان موضوعات فراوانی برای ستیز با هم خواهند یافت.

با پایان تاریخ نظامی، توقع مشابهی می‌رود. خشونت‌های بالانگیزه سیاسی باقی خواهند ماند و در موارد خاصی حتی ممکن است خود را به عنوان مطلوب نهایی تثبیت کنند. با این همه چشم‌انداز جنگ‌های بزرگی که معضلات بزرگ را حل می‌کنند برای همیشه به پایان رسیده‌است. مسلماً عقل سلیمی نمی‌تواند باور داشته باشد که استمرار در توسل به زور، مرهمی خواهد بود بر آنچه آتش نفرت از آنها را در بخش اعظم جهان اسلام دامن می‌زند. این انتظار که سماجت، چیزی را تغییر دهد، با این همه بخشد، باوه‌پرداز است.

با پایان منتظر ماند و دید که چه هنگام اسرائیل و امریکا با پایان تاریخ نظامی کنار خواهند آمد. کشورهایی دیگر از مدت‌ها پیش با توجه به این امر، همت خود را بر ایجاد تحول از طریق دیپلماسی جهانی گذاشته‌اند. به طور مثال، چین علاقه کمی به خلغ سلاح نشان می‌دهد، با این حال با توسعه اقتصادی و گسترش نفوذ یکن، تاکید خود را بیشتر بر تجارت، سرمایه‌گذاری و پیشرفت گذاشته است. در این بین، ارتش ازادیبخش خلق در خانه مانده. چین برگی از یک دفترچه‌یادداشت امریکایی قدیمی را دزدیده و به تنها کاربر موفق دیپلماسی دلار بدل شده است.

از منظر تنوریک، ایالات متحده که محدودیت‌های آماری یا جغرافیایی اسرائیل را ندارد و بسیار ثروتمندتر است، باید از آزادی عمل بسیار بیشتری برخوردار باشد. متأسفانه واشنگتن تمایل شدیدی به حفظ وضع موجود دارد؛ فارغ از هزینه‌ها یا فرجام کار، برای مجموعه نظامی – صنعتی قراردادهایی برای امضا و کلی پول برای به جیب زدن وجود دارد. برای آنها که در اعماق وضعیت امنیت ملی خانه کرده‌اند، حفاظت از منافع و حقوق مهم است. مقامات انتخابی، باید کمپین خود را راضی نگه دارند و مقامات انتصابی، مردم و نظامیان نیز جاططلبی‌های خود را دنبال می‌کنند. و زمزمه میلیتاریست‌های سودجویی که فراخوان جنگ داده و بر اعمال زور بیشتر تاکید می‌کنند و تحمل ذره‌ای غش‌نیشینی را ندارند همیشه به گوش می‌رسد، در واشنگتن، اعضای این گروه میلیتاریست به هیچ وجه تصادفاً از صداهایی که مصرانه از جنگ‌طلبی اسرائیل حمایت کرده و ضمنا دیدگاه‌ها– از نظر آنها– بدعت‌آمیز را به حاشیه می‌رانند، تشکیل نشده است.

نتیجتاً، همبواب مربوط به امنیت ملی ساختگی هستند. بر همین روال است که از ما خواسته می‌شود باور کنیم که مثلاً با انتصاب ژنرال پترائوس به عنوان همه‌کاره نظامی در افغانستان قدم مهمی در دستیابی به موفقیت نهایی برداشته شده است.

نزدیک به ۲۰ سال پیش، نادلین ال‌برایت با کج‌خلقی پرسید: «فایده این ارتش معظم که شما هم‌هاش را جمع به آن صحبت می‌کنید، چیست اگر ما نتوانیم از آن استفاده کنیم؟» امروز، سوالاتی سرتاپا متفاوت ذهن ما را درگیر خود ساخته؛ فایده استفاده دائم از این ارتش معظم چیست وقتی واقعا نتیجه‌ای عایدان نمی‌شود؟

اجتناب واشنگتن از پاسخ به این سوال، مقیاسی به دست می‌دهد از فساد و بی‌صدافتی‌ای که در سیاست ما رخنه کرده است.

منبع: The nation

پنجشنبه ۱۴ مرداد ۱۳۸۹

گزارش

نگاه افغان‌ها به اسناد فاش‌شده جنگ افغانستان

روزنامه «۸ صبح» چاپ افغان با انتشار مقاله‌ای از واکنش مقامات افغانستان نسبت به انتشار اسناد ویکی‌لیکس انتقاد کرده است. این روزنامه نوشته است: نشر اسناد محرمانه از سوی نهادهی به نام «ویکی‌لیکس» واکنش‌های زیادی را به همراه داشت. این گزارش خشم مقامات امریکایی را برانگیخت و در روابط میان انگلستان و پاکستان دیوار بزرگی از بی‌اعتمادی به وجود آورد. هند از نشر این اسناد به خوشی استقبال کرد و محتوای آن را تاییدی بر ادعاهای گذشته این کشور در مورد نقش پاکستان در حمایت از تروریسم دانست. حکومت افغانستان نیز اسناد ویکی‌لیکس را دلیلی بر حقانیت افغانستان در ۹ سال جنگ علیه تروریسم خواند.

هر چند قبل از نشر این اسناد امیدواری‌های زیادی برای بهبود روابط میان پاکستان و افغانستان به وجود آمده بود، اما اظهارات کرزی پس از نشر این اسناد نشان داد هنوز به فضای میان افغانستان و پاکستان همراه با بی‌اعتمادی‌های زیادی است.

رنگین دادفر سپن‌تا وزیر امور خارجه پیشین افغانستان در یک واکنش تند از متحدان غربی حکومت افغانستان انتقاد کرد و هشدار داد اگر در مبارزه با تروریسم، کشورهای غربی از حالت موجود خارج نشوند و به سیاست‌های مبهم‌شان خاتمه ندهند، هر کشور می‌تواند راه خود را پیدا کند. با توجه به اهمیت اسناد افشاشده، عبدالرحیم وردک وزیر دفاع افغانستان می‌گوید افشاشی این اسناد چیز بسیار مهمی نیست، او به خوبی می‌داند افشای این اسناد چیزی به وزیر بخش نکات بسیار مهمی را به همراه داشت؛ یکی از نکات مهم، مخفی نگه داشتن امار کشته‌شده‌ها در افغانستان است، برای افکار عمومی و رسانه‌ها بسیار مهم است بدانند در این کشمکش‌ها چه می‌گذرد و مردم افغانستان تا چه حد قربانی می‌دهند.

جالب اینجاست که اسناد فاش‌شده برای تمام کشورها، مهم تلقی شده است و تیم‌های خاص امنیتی در آن کشورها درصدد تجزیه و تحلیل آن برآمده‌اند اما وزارت دفاع افغانستان، آن را غیرمهم دانسته و وزارت خارجه نیز با بی‌اهمیت خواندن آن، بررسی اسناد افشاشده را اصلاً در دستور کار خود قرار نداده است. جالب اینجاست که پس از نشر این اسناد، نه وزیر خارجه و نه دفتر مطبوعاتی آن، حتی در سطح یک اعلامیه نیز واکنش نشان ندادند. این بی‌تفاوتی در برابر رویدادهای مهم بین‌المللی نشان می‌دهد با دستگا‌های مهم دولتی افغانستان تعطیل‌اند یا آنکه درک و فهم‌شان از رخدادها و فضاییای مهم پیرامون‌شان به همین سطح تنزل یافته است. بی‌تفاوتی این دستگاه‌ها نشان داد آنچه در همه

جا مهم است در افغانستان اهمیتی ندارد.

طالبان از افراد معرفی‌شده در اسناد ویکی‌لیکس انتقام می‌گیرد

در همین حال بر اساس گزارش روزنامه چلچراغ چاپ افغانستان مقامات طالبان واکنش‌های تندی نسبت به افشای این اسناد ویکی‌لیکس نشان داده‌اند. این روزنامه می‌نویسد: در روزهای اخیر طالبان نشان داده تهدید به مجازات‌ش را تا چه اندازه باید جدی گرفت. درست چهار روز پس از انتشار اسناد، تهدید به مرگ در مقابل منزل تعدادی از ریش‌سفیدان قبایل آغاز شد. چند روز پیش هم خلیفه عبدالله یکی از این ریش‌سفیدان از خانه خود در روستای منار (قندهار) ربوده و توسط طالبان تیرباران شد.



نام افراد و روستاهایی که علیه طالبان با نیروهای امریکا و دولت مرکزی افغانستان همکاری کرده‌اند در گروهی از اسناد ویکی‌لیکس منتشر شده و اکنون طالبان اعلام کرده از این افراد انتقام خواهد گرفت.

هفته‌نامه نیوزویک در همین رابطه نوشت: یکی از سخنگویان طالبان بلافاصله پس از انتشار گسترده اسناد ویکی‌لیکس تهدید کرد هر افغانی‌ای که علیه طالبان با امریکا یا مقام‌های کابل همکاری کرده باشد مجازات خواهد شد. آگاهان امور سیاسی از این نگراند که شاید قتل عبدالله، آغاز دور تازه‌ای از خشونت‌ها باشد. آقا لالی معاون شورای فرمانداری ایالت قندهار می‌گوید نامه‌هایی تهدیدآمیز به ۷۰ تن از بزرگان ناحیه «پنجوایی» ارسال شده است. در یکی از این نامه‌های تهدیدآمیز نوشته شده است: «ما برای مرگ تو تصمیم داریم. پیشتر از دقایق سندهای ویکی‌لیکس خواهد پرداخت و هر کسی همکاران امریکا در ولایت‌های مختلف را گردآوری خواهد کرد. طالبان پیش از این هم سابقه‌ای طولانی در مجازات کردن افرادی داشته که به زعم این گروه با دولت مرکزی یا اردوی امریکا همکاری داشته‌اند. غزنه به اتهام همکاری با اردوی امریکا دستگیر و ۱۰ نفر از آنان اعدام شدند.